

تا اینکه همه جا شکست بر فرسیان افتاده فرار نمودند و افواج ظفر امواج
 مسلمانان بکنار رود و جمله مقابل مداین فرود آمدند و چون جمله عیون
 و بدون کشته عبور از آن رود بیکران ممکن نبود مسلمانان در تفحص معبر
 و کشته بودند که سر و ارنج و با بعضی سرداران و بگر جانبی را بنظر در آورد
 و اسپ در آب ماند و شکر بیان نیز بی سر و ار را گرفتند و از جمله عبور
 نمودند مردم مداین که اینجالت را مشاهده نمودند بر نشو و بیت خود بیشتر
 از پیشتر یقین کردند و بی درنگ هر کس سر خود را گرفت فرار نمود و یزدجرد
 نیز بطرف خراسان گریخت و بالاخره در مرو آسیابانی بد بخت بطمع جامه
 که در برداشت آن پادشاه را از لباس هستی عاری کرد و فوج اسلام
 در آن شهر درآمده از قتل و اسیر دقیقه فرو گذاشت نمودند و شهر بانو دختر
 آن پادشاه نیکو سیرت است که بشریف بساط شهید الشهدا علیه السلام رسید
 و مادر سید الساجدین است و از آن علیا جناب است که در وقت غلبه مسلمانان
 بر مداین فرستاده و بیم خسرو سیه باد که نامه اش درید و بیم بعضی زود
 و رخسار و مطلب از خسرو ملقب به پرویز است که مکتوب پیغمبر صلوات
 علیه و آله پاره کرده بود و سه مخفف سیاه است که نقیض سفید باشد
 گویند مردم مداین بعد از آن که کار را در گون و بخت را در گون دیدند

کتاب از راه کوفی

و دانستند که بجز فرار چاره نیست هر کس در خانه نبود طعامی بچخته و بزهر
 قتال آلوده کرد و همان قسم طعام را زهر آلود کرد و گویا گذاشته فرار نمودند
 مسلمانان بعد از آن همه محنت و تنگاپو که بطعام بچخته رسیدند خواستند
 که تناول نمایند یکی از اهل مداین با آنها گفت که این اطعمه همه زهر آلود و هر کس
 که یک لقمه بدهن گذاشت زنده نمی ماند شکر بیان این معنی را بخدمت
 امام و سردار عرض نمودند حضرت فرمود بسم الله بگوئید و بخورید سبکی
 ضرر نگیرد لشکر بیان حسب فرموده شروع بخوردند نمودند بعضی را عرقی
 در بدن سست آمد و دیگران را عرق هم نیامد و با جدی آتیبی نرسید
 و حضرت امام حسن علیه السلام بعد از فتح مداین بمدینه مراجعت فرمود و سردار
 با برادر بن مالک شکر بیان را برگرفته تا نواح خراسان تاخت آوردند و هر جا که
 رسیدند تائیدات الهی ایشان را پیش رو و فتح و ظفر در جلویشان بود
 بعد از آنکه خراسان و عراق و شام و از لوٹ کفر پاک گردید سردار
 بجانب خورستان عطف عدنان فرمود و بعد از فتح شوخش متوجه شوشتر
 گردید و هر میزان که در شوشتر واسطه بود بفرمود که خارهای آهنین تنه پهلوان
 بساختند و بر سر راه لشکر اسلام فرسخ در فرسخ پاشیدند قشون که
 بے درنگ اسپ میرانند آن حوالی که رسیدند خارها بدست و پاسه اسپان

تسلط شدن اسلام
 بر شوشتر

نشست و مدتی مدید متحیر بودند تا اینکه شخصی از اهل شهر از سرداران
 خواست و نزد او رفت و از راستی غیر مسلک فوج را تا سر پل رسانید
 و گویند پسر پلر سکه که مزار او در شوشتر معروف است همان شخص بوده است
 هر میزان و مردم شهر که از رسیدن عساکر اسلام مطلع شدند دروازه های
 شهر را خاک ریز نموده به تیر و سنگ فلاحین مدافعه می نمودند و تا ششم روز جنگ
 قائم ماند که فتح شهر میسر نمی شد یکی از صحابه رسول ابرار به برادر بن مالک
 گفت که من در حق تو از حضرت رسالت شنیده ام و حدیث را بعربی بخواند
 که ترجمه آن اینست بساژ و لیده موی زنده پوشش گننام که اگر خدا را
 سوگند دهیست جناب احدیت سوگند آنها را رد نکند و از آنجمله است
 برادر بن مالک حال اگر میخواستی که این شهر مفتوح شود دعا کن که دعا
 تو مستجاب خواهد شد برادر بعد از استماع حدیث دست نیاز بدرگاه ملک
 بپایان برداشته گفت کرد کار با حق بزرگواری خودت که این قوم را منکوب
 و مقهور و سپاه اسلام را منظر و منصور گردان و سپهر بر رو کشیده
 یورش آورد بهادران اسلام از عقب او نیز یورش و حمله آور شدند و جنگ
 بر دروازه شهر در پیوست و بعدی آتش حرب مشتعل گردید که از صبح
 تا شام دوست از دشمن فرق نمی شد و طرفین دست از خونریزی باز

بیتین از شمع

نداشتند اول شام بود که نسیم فتح و ظفر از پرچم علم مسلمانان و زیدین
گرفته فارس بیان فرار نمودند و هر میزان دستگیر شد و آن شهر را رم مانند
بلد کوب ستم ستوران غازیان گردید و در آن جنگ برابر بن مالک شتاد
زخم برداشته بود که بعضی از آنها کارگرافتاده بودند باین سبب مسلمانان
یکماه در شوشتر توقف نمودند تا اینکه برابر وفات کرده در جابنکه الحال
مزار او معروفست بحد شاه زید و در آن وقت آن مکان صحرا بود و چون
شدر ضی الله عنه انگاه مسلمانان از آنجا طبل رحیل کوفت مناسبه در
شهر گزاشتند و هر میزان را مقید و محبوس بدینه بردند بعد از آنکه غنایم
و اسیر از نظر خلیفه گذشت و از آنجمله بود هر میزان خلیفه او را عتاب کرده
فرمود که ثمره غدر و بدعهدی را دیدی و بسزای خود رسیدی
و آن عتاب را باعث این بود که سابقاً هر میزان بنا بر مصلحت وقت محمد
با مسلمانان بیان آورده و بقلیل فاصله نقض عهد نموده مخالفت
آغاز نهاده بود او نیز جو اباسی درشت داد که قبل ازین عجم و عرب
کفر و ایمان با هم درجه مساوات داشتند و همیشه اعراب جاگر و خادم
و باج گذار ما بودند و کنون برکت اسلام است که این همه فتوحات بی در پی
پیشو و نیز و زور این سپاه کون برهنه بے استعداد خلیفه چیز در جواب

نفرموده اورا بامیر المومنین علی بخشید و آن حضرت را دیی بود بیج نام اورا
ضابط آن قریه فرموده در آنجا فرستاد و فرمودند که ہر میزان از خاندان
سلطنت بہت حکومت و نظم و سنق رعایا را نیکو میداند و در آنجا بود تا اینکه
ابا لؤلؤ کہ یکی از اسرای عجم بود خلیفہ را مقتول نمود و حفص ابن عمر
بہ ہمت اینکه این حرکت از ابا لؤلؤ بہتر یک ہر میزان بودہ بہت بہ بیج رفتہ
آن بزرگ بی گناہ را بقتل آورد و خلیفہ را ہنوز رمقی باقی بود کہ خبر قتل
ہر میزان باور رسید و وصیت کرد کہ ہر کس بعد از من خلیفہ مسلمانان شود
حفص را بخون ہر میزان قصاص نماید و از جملہ مطاعنی کہ بر خلیفہ سوم ایراد
نمودہ اند یکے اینست کہ باین وصیت عمل نکرد تا اینکه نوبت خلافت بالا استحقاق
بامیر المومنین علی رسید حفص از مدینہ فرار نمودہ نزد معاویہ بشام رفت
و در جنگ صفین کشتہ شد و در محاربہ شوشتر محمد بن جعفر الطیار نیز زخمی
شد و بروداشتہ و مراجعت بہ ذرفول داعی حن را بسبب اجابت گفتہ
در آنجا و خارج شہر ذرفون شد رضی اللہ عنہ و الحال بارگاہ آن شہید مجاہد
در ذرفول مطاف انام و زیارتگاہ خاص و عام بہت عمارتے عالی
و باعجبہ بافضائے وارو کہ در ان شہر نہ ہتگا سہے از ان بہتر نیست
و اکثر مردم در فصل بہار سیر و تفریح بآن بقعہ شریفہ روند و خالی از کیفیتی

محمد بن جعفر

نیست و اما در باب سیر مدفن محمد بن جعفر را در شوشتر نوشته اند و محتمل است
 که چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و دوزخ فول از توابع آنست باین سبب
 مورخین شوشتر نوشته باشند **فصل** در بعضی کتب تواریخ بلکه در بعض
 کتب احادیث حکایاتی چند ثبت است که عقل سلیم از قبول آنها کمال تمجاشی
 دارد و یا اینکه عقول قاصره ما احاطه با آنها نمی تواند کرد علی کلاً التقهیرین چون
 درین رساله مطالب اصلی ذکر اوضاع شوشتر است. بتحریر بعضی از آنها جاسار
 رفت از انجمله اکثری از مورخین از ابو موسی اشعری روایت کرده اند که
 شوشتر بضبط مسلمانان درآمد در آنجا تا بوقتی از سرب دیدند که میتی در آن بود
 و با او کیسه زری که هرگز احتیاج افتاد و سبب ضرورت از آن نذر بوام
 بر میداشت و بعد از رفع احتیاج بجای خود میگذاشت و اگر سبب
 در گذشتن تاخیر کرده بجا رفته این امر غریب را در مدینه بصحابه عرض کردند
 در جواب آمد که آن میت حضرت دانیال است و امر شد که او را مدفون نمایند
 چنانکه مدفن دانیال حالیا در شوش معروفست و بارگاہی عظیم بر او ساخته
 مشرف بر نهر چند شاہپور و نیز در کتب احادیث منقولست که مردم شوش
 از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی ^{عند کوفه ۵۰ و ۶۰} النقی شکایت کردند آنحضرت
 در جواب نوشتند که استخوانهاست حضرت دانیال در صحرائی آن شهر

منصف نخل

جنت و مدبری برای

تاملات سرب

ریخته اند و هرگاه استخوانهای کبک از انبیا در زمین افتاده باشد آسمان بر آنها
 گریه میکند آنها را جیسه و نین نماید مردم در آن سرزمین تخاص نموده استخوان
 پند دیدند همه را مدفون کردند و باران منقطع شد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ**
 و یازدهم از جمله قبایع مشهوره بقعه امام زاده عبداللّه است که در قبلی شهر واقع است
 و نسب آنجناب بسید واسطه بستید الساجدین می پیوندد و بدینوجه عبداللّه
 بن حسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین روزهای خورشید و جمعه
 هر ماه روز هجرت یکم ماه رمضان خصوصاً که روز وفات امیرالمؤمنین است
 مردم بزبانت آنحضرت روند و از دحامی عظیم شود و روز هجرت و یکم عوام
 آن شهر در صحرائی که پیش رودی آن بقعه است رسومی چند دارند که بعمل می آورند
 و بزعم آنها قولاً بانه اظهار خضرت بهمین حرکات جا بلاء و تفصیل آن رسوم
 سابق سابق این سال نیست و هر چه فرمان فرمایان عظام و حکام کرام که
 مقید باوامر و نواهی علما اعلام بودند خواستند که این امر مرتفع گردد و بسبب
 نوحای عوام میسر نشد و بانی عمارت امام زاده عبداللّه المستنصر بالله خلیفه
 عباسی است و سادات کرام مرعشی شوشتر که در نسب برادرزادگان آنجناب
 بر عمارت آن افتد و در ذوق ولایت آن بقعه مبارک الی الان با آن سلسله علیّه است
 و گویند در آنحضرت است که در شوشتر مدفون است و بقعه ابراهیم سر بخش

بقعه امام زاده
عبداللّه

کتابخانه
مکتب

که در جوار امام زاده است همان است که چون مخالفان سر آنحضرت را
 بشوشتند آوردند که بگونه باجائی دیگر نزد حاکم خود بر بند در خانه ابراهیم نزل
 نمودند و آن سرسپهر را سبکی از اطاقهای آنخانه گذاشتند نیم شب مادر ابراهیم
 بامری در آن اندرون رفت و دید که نورس از آن سر مقدس ^{پرده کنی} تنگ کشیده است
 که تمام آن خانه روشن است و از سقف خانه جمعی که آثار روحانیت از آنها
 هویدا است و مبدم نزدیک آن سر بریده می آیند و گریه میکنند و آن سر با آنها
 در تکلم است هر اس بران ضعیفه مستولی شده پسر ازین امر غریب خبر داد
 ابراهیم که آن حال را بید باور گفت که این سر نیست ^{غالب بود} مگر سر سبکی از ذرات
 سید المرسلین بیاتا مخالفان در خوابند آنرا تجمیز و تکفین نموده دفن کنیم
 مادر گفت جواب اینها را که میگوید آنجوان سعادت مند گفت سر مرا ببر
 و بجای این سر بگذار و مادر نیز این رای را مستحسن دانسته سر امام زاده را
 بعد از تجمیز و تکفین دفن کردند و آن شیر زن سر فرزند را بدست خود بریده
 بجای آن گذاشت و باین سبب با ابراهیم سر بخش معروف گشت
 دیگر بقده سادات که بجله دستا واقع است بارگاسته عظیم از قدیم داشت
 و حاجی صالح کاغذی بران پیرسے زیاده ساخت از بقاع معروف است
 و عقبت آن معلوم نیست و دیگر بقعه عبداللہ بالونیه که در کرک است

منقذ از بد

فرزند ابراهیم زاده

عالم عجمی

بعضی اور ایسے امام حسین گویند و برخی از مشایخ صوفیہ اش دانش و کلاہما
 غیر ثابت و دیگر بقعہ سید محمد کہ متصل بہ بازار است و معروف است بہ سید محمد ^{بازار}
 و بقعہ سید محمد ماہ رُو قریب ہر روزہ کر کے ہر دو از اولاد موسیٰ
 بن عیفر اند و دیگر بقعہ مقام حسین است کہ قریب باشیہ جنتا می و قدیم در
 ایام عاشورا در اینجا جمعیت نمایند و رسوم تعزیر بہ عمل آورند و آن نیز در
 سنواست و دیگر بقعہ سید صالح است ایضا بجلہ دستا و متولیان آن
 اورا صالح بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم است
 و دیگر بقعہ ہر شخ است کہ سلطان محمد علمدار لشکر اسلام بود و در اینجا شہید
 و دیگر بقیع و مقابر بسیار است کہ مردم شوشتر از راہ صفا سے اعتقاد
 از ہر کس کہ در حیات او اندک کرامتی دیدند یا شنیدند بعد از فوت بروقبہ
 و بارگاہ سازند و اکنون حقیقت ہیچیک معلوم نیست و اکثر ہی حقیقتی ندارند
 از ان بھو بقعہ البیت در کر کہ مشہور باولیس فرسے کہ مردم زیارت آن میروند
 و در کتب معتبرہ احوال او لیس فرسے نیست کہ در حرب صفین در ان
 حوالے بود کہ آواز طبل جنگ شنیدہ از حقیقت جنگ رسید باگفتہ
 خار بہ امیر المومنین است با معاویہ یہ زمان لحظہ بیدنگی سلاح پیشید
 و بعد کہ شاہ مروان ملحق شد و بجهت ہمارہم از آن حضرت اجابت کویستہ
 شکرگاہ

نام وی ہر منسوب بہ ہر حضرت
 فقہان نام فقہان است در کتب

بمیدان رفت و چند کس از شامیان بقتل رسانید و بالاخره شهید شد
 و یگر نقل نعش او از صفین بشوشتر بنهاد بسیار دار و **فصل**
 و صحاری شوشتر نیز بقاع بسیاری است بنگارش بعضی از آنها می پردازم
 از آنجمله در مغرب شهر بظرف دستوا بقعه ایست کف علی گویند و در آبی
 که آب از نهر در این جاری بود باغچه و نسج مشجره است داشت که سیرگاه مردم
 و از آنجا کن با صفا بود اکنون زمین باغچه خلک کار و بهارت آن نیز شکست
 افتاده است و یگر در محل حسام آباد که چهار فرسخی شهر است بظرف دستوا
 بارگاه شعیب پیغمبر است و افسانه آن است که سبکی از زمان پادشاه آن
 ده شبی در واقعه دید که کسی با ویگوید این تل خاسکی که در نظر است
 فلان ضلع آنرا بشکاف که در آنجا حضرت شعیب و دو دختر از در آنجا
 مدفون اند و بر آنجا بقعه و بارگاه است بسیار او گفت بقعه را چه قسم بسازم
 که من بقوت یومیه محتاجم آن شخص گفت زری ضرورت نیست ضلع دیگر را
 بشکاف بقدر ضرورت آجر و آهک در آنجا هست بر آرد و بمصرف برسان
 میکنند که در مقاسه رویار احکایت کرد که باو اعتنا نکرد و بعضی استنزا
 نمودند و او خود با عیال و اطفال بشکافتن تل مشغول شد مساوی سطح
 زمین که رسید مینی دید تعابیت طویل القامت و عظیم الجثه که رزاعضای او

بسیار بقعه خازنه ایست
 این مرد را الله عزوجل فرستاد

بقعه کف علی

بقعه شعیب پیغمبر

سخنهای

اعتبار نبوی

آوردن خاک

چیزی نریخته بود و در پائین پای او دوزن بهمان نحو دست اعضا
 و ضلع دیگر را بشکافت آجر و آهک دید بقسمی که در خواب دیده بود مردم
 که ازین رو پای صادق مطلع شدند همه ^{مردم} مکنگ نمودند و حاجی ابوالحسن بن
 خواجه عنایت الله ^{سرد} ستوفی که محرران ده بود اجرت عمله بداد و بقعه را بنا نهاد
 و سابقاً بقعه شعیب بکنار رودخانه دزفول بود و بقیع بسیاری از انبیا
 بنی اسرائیل در صحرائی است و معروف اند مانند اسحاق و شمعون و یعقوب
 و لادی و جرجیس و روبیل در قریه سرخکان و اینها همه بجهت ولایت
 چه بود باش این بزرگواران همه در مصر و کنعان و بیت المقدس انتقال
 آنها حتماً بمیتا بحوالی شوشتر یا دزفول بنحایت مستبعد است خاصه
 حضرت شعیب که کبیر السنه و از حرکت عاجز و از نور بصر عاری بود
 و اما بقیع و منزهات صحرائی که کربکے از آنها جانی است در دامنه کوه مشهور بسرخ
 که شخصی در ایام سلف در اینجا گنج یافته بود و آن افسانه تا حال بزبان عوام
 و ایرت جای باصفائے است جمعی که متفرج در اینجا روند از گنج و حقیقت
 آن و کیفیت پیدا نمودن آن سخن رانند و دیگر بقعه است مشرف
 بر رودخانه بر قطعه کوهی واقع است مشهور بسید محمد گدایه خوار که سابقاً
 اشاره بان رفته است و شاید که هسمن عابد است که شیخ اجل بهائی

بقعه شعیب در کناره

بقعه سید محمد گدایه

و سر گنج

بقعه شعیب در کناره رودخانه دزفول
 و مشرف بر رودخانه دزفول
 و مشرف بر رودخانه دزفول

علیہ الرحمہ در منظومہ نان و حلوا قصہ اورا برین وجہ آورده است **انظلم**

میشد سے با حشمت تکمیل برآه
 جملہ اسباب تنعم پیش و پس
 گو علف میخورد چون آہو پشت
 شکر گویان کش میسر گشت بخت
 کای شده با وحشیان در قون حفت
 زانکہ نایب جز علف در جنگ تو
 چون گوزن نان چند در صحرا چرسے
 در علف خوردن نشد عسرت تباہ
 کت بود از خدمت شہ افتخار
 می نشد عسرت درین خدمت تلف

نوجوانی از خواص پادشاهان
 دل ز غم خاسے و سر پر از بوس
 بر سبکے عابد دران صحر گشت
 تر زبان در ذکر حق نایدت
 نوجوان سولش خرامید و گنت
 مینر گشته چون زمزورنگ تو
 شد تنت چون عنکبوت از لائری
 گر چو من بودے تو خدمتگار شاه
 پیر گفتش کای جوان نامدار
 گر تو چون من نیز میخوردی علف

از و اعنت پرورده شدن

بمیر معوی

بقصد شیخ شمس الدین کلچشم

و یکر بقصد عارف عظیم سید شمس الدین محمد کلچشم است کہ اکنون بشیخ شمس الدین
 مشہر است از انکہ عالیہ با صفاست و از قطعہ نظمی کہ پیشگاہ ایوان آن عمار
 مرقوم است مستفاد میشود کہ در حدیث خود بجلالت قدر معروف و بسیارت موصوف بودہ
 و چون بعض از علما اعلام اورا بقصوف نسبت دارند مردم از و منحرف شده تارک
 زیارت او شدند لهذا خراسی بآن عمارت راف یافت و یکین کہ سید شمس الدین

محمد ثانی باشد از ساوات تلغفر شوشتر که ذکر آنها خواهد آمد و قبر قندی بیک
 و یار سے بیک که بزبان عوام شوشتر مثل زوندوران حوالی است و آنها
 و برادر بودند از جغتای قزلباش شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن
 میر سید صدر را بقتل آوردند و آن سید از اعظم ساوات مرعشی بود مردم بر آن
 دو برادر غوغا نموده بکشد چوب هر دو را بکشتند و در همانجا که خانهای آنها بود
 مدفون ساختند و یک در قصبه بافضای عقیده واقع بطرف کر که چهار فرسخی
 شهر من املاک مستحده میر اسد الله صدر مرعشی بقعه ایست که آنرا بشیران گویند
 عمارت عالی و حوضی دوری پیش روی عمارت و چهار طرف بقعه و عمارت
 اشجار ترنج و نارنج و لیمو و نیز در آن حوالی و قرب بجوار باغات بسیاری است که
 در آنها انواع سیوه جات فراوان و آب جارسے از رودخانه تجارت و حوض
 و باغچه و باغات روانست صفا و فیض آن بقعه و باغچه رونق شکن بازار را
 و روضه رضوان و وفور انواع نوا که در آن باغات کسا و افکن کالاسے
 چهار باغ اصفهان است و بعد از آن قضای فنسل به بیج که هوای شهر و گرمی
 و بعضی سیوه جات پیش رس شروع رسیدگی و نرمی کند مردم شهر و سینه بهتر
 جمع که از صحبت یکدیگر خوشتر وقت اند با هم بایر شده بتفریح باغ روستا
 در آن مقامات روند و در آنجا ده روز و بیست روز اقامت نموده

دار عیش و سرور را دهند خاصه جماعت سیاه کالا که خواص سیاه کلا
 و سیاه کلون گویند و این جماعت رنگی که بقدر پنجاه خانه دار کما بیش می باشند
 سیاه چهره و اسم اللون و اکثر رخت سیاه و نیلی پوشند و باین سبب
 مسمی باین اسم اند و مردوزان آن طائفه بشغل سرتراشی و حجامی و فساد
 و دلاکی و لون تابی مدارا می نمایند و از اسافل اند و خود را غلام زادگان بشمر
 زنند و در همان موسم طائفه مذکوره با جمع مردوزان بزرگ و کوچک
 خانه کوچ از شهر با مقام روند و ده روز اقامت نمایند و بطور خود مردوزان
 با هم ساززند و قصه کنند و در آنجا حالی از کهنیست نیست و مرد شمر
 نیز به بانه زیارت بشران تماشای این جماعت بر آیند و انبوسه عظیم گردد
 و بسا مفاسد که بر پا شود و عوام را اعتقاد است که این همان بشر حافی است
 که در زمان حضرت امام جعفر صادق بدعوت آن والا جناب یا سببه دیگر
 از اسباب بعد از آنکه مدتها بیخوله گرد وادی جهالت بود از ملاحی و مناسی
 توبه نصوح کرده بمقامات عالیه رسید و مفصل احوال او بر متبعان
 سیر و اخبار پوشیده نیست و آنچه از احوال بشر در کتب معتبره
 مستطوره است در فن بشر حافی را در بعد او نوشته اند و الله اعلم بحقیقته
 که چون مقصد هستی درین رساله ذکر اوضاع شوشتر و اظهار احوال آن

بوم و بر بود بزرگ این گو: حکایات و تحقیقات بے سرو و پن که مشابہ
 بسیاق این ہمایون دفتر نیند مبارت نمود نگرندگان خوردہ نگیرند
 و لیکر دران قری بکنار کوه مقامیست مشہور بہ بابا کوہی و بان من بیت
 و یہی کہ دران حوالیست مشہور بہمین اسمست و در خارج دار افضل شیراز
 بر سر کوه ایضا مقامیست کہ بہین اسم مشہورست و شاید کہ سبکے ازین دو
 ہمان عابد ربانیست کہ قدوۃ العرفا مولانا جامی از فصیحائے شعرائی
 ما تقدم قصہ اور اور بعض مثنویات خود بنظم آورود و وہی ہذا:

بیتہ بابا کوہی

<p>خلد برین ملک در ایام او داشت سیکے دختر تیکو سرشت برودہ کرو از مہ و از مہ شری آیت و التلیل دو گیسو سبے او عشوہ بتن مہجر روح الامین یافتہ زان خضر و مسیحا نجات بہ زجانا سنے و غوغای او سرو و گل و سپتہ از ایشان گل جلوہ کنیکہ در سے آراستہ</p>	<p>با دستے بود ملک نام او از ہمہ خوبان گل باغ بہشت تہرہ جبینی کہ بیخا گرسے سورہ و الشمس مہر و می او غمزہ بفن رہزن صفتان زہینا چاشنی از لبش آب حیات بکنظر از نرگس شہلا سے او تقدور خوش کردہ بہستان گل تازہ ناسے کہ چو بر خاستہ</p>
---	---

مثل رخس ویدہ بعالمہ و کس
 خوبتر از خلد برین منظرش
 بود گداسے و بطبع سلیم
 عسر بسر برده بانزوه و غم
 از فلک او شیرہ سر انجام داشت
 رفت فضا را سوسے آن بگذر
 تیر کمان خانہ ابروسے او
 وہ چه نکو گفت نکو گوہر سے
 تیر کہ از سخت کما سے بود
 با کچی قندو چہ ابروسے خویش
 کاسی من و دل ہر دو بقربان تو
 زلف چلیپا سے تو امی گلغدار
 چون خم از ان بر رخ ہوش فتاد
 شد ز فضا سوسے تو ام را ہیر
 شاید از احوال پریشان من
 زہرہ جبین چون مہ از اوج برین

ویدہ احوال دگر آئینہ بس
 خیل ملک طوف کنان بر درش
 دل ز غم بکتہ نانش و ونیم
 سال رمی از پنجہ و چل بیش و کم
 ان ہمین خوشش کہ حسن نام داشت
 ویدہ بچشم سپہش بک نظر
 کار گرفت اوہ بہ پلوسے او
 در صدف نطق زبان پرورے
 رختہ گر خانہ جانے بود
 کرد سوسے قبلہ خود روی خویش
 نیم کش ناوک مزگان تو
 از دل من برد شکیب و قرار
 ہر دم نعل در آتش خساد
 کہ بنظر از لطف بحالم نگر
 رحم کنے بر دل و بر جان من
 کرد نظر جانب شخص حزمین

گفت من و تو ز کجا تا کجا
 این چه خیال و چه تمناست این
 خیز که اینک متعاقب ز راه
 نام رقیبان چه شنید آن فگاکا
 گفت چه سازم بکجا زونم
 امی نظر جان بتو از نیکیان
 شاه که احوال گدا گوشش کرد
 آری از آنجا که شهان رافن است
 گفت اگر آرزوی وصل است
 بایدت از خلق کنار می گرفت
 تا رسدت کار بجای که شهر
 سوئے تو از بهر دعا رو کنند
 شاه خبر یابد از احوال تو
 من هم اگر بخت تو یاری کند
 خیزم و آهنگ کنم سوئے غار
 عاشق بیچاره چو اینها شنید

کے بر خورشید نماید شہا
 گریہ جنون ست چه سود است این
 میرسد اغیار و نگر می تباہ
 در و سبکے بود شدش صد ہزار
 دل بکہ با این ہمہ آہونم
 یا بکشم یا زور خود مران
 چہر گدا بردل او جوشش کرد
 رحم بر احوال گدا کردن است
 گر چه تمنا سے تو کیسے خطا ست
 خرقہ و گوشت و غاری گرفت
 از دم اخلاص تو گیرند ہر
 قبلہ حاجات خود آن کو کنند
 باعث وصل تو شود حال تو
 و رو دعا ہا سے تو کاری کند
 تازہ تو اگر دے و عاشق وار
 گفت روم چون رو دیگر ندید

عاشق بیچاره
 چو اینها شنید

<p> کرو چنان کان صنم ارشاد و داد شد لقبش کوہی باباشش نام باعث نومیدیش امید شد شد نفسش ہمنفس جبرئیل طنطنہ حالت شیخ انتشار بہر زیارت سوسے آن غار شد وز اثر سجده بوجہ حسن رفت دسر خویش با پیش نهاد حل شدہ از لطف تو ہر مشکلی گوی اجل دشمن چوگان تو در رو دین تاسے نے روح الامین باز رہا نیم زامسید و بیم وز نفسش بوی سعادت شنود کرد بر حور لقا جا سے خویش گشت عبیر از قد مش خاک راہ رفت پس انگاہ بدگان خویش </p>	<p> کرو زمین بوس و برہ رو نہاد رفت بکوبہ و بسہ سال بمشام رفت وز وصل ہمہ نومید شد گشت مجازش بحقیقت دلیل یافت بہر گوشہ و شہر و دیار شاہ کزان حال خبردار شد دید ہویدا نظر ذوالمنن خاک درش بوسہ با عجاز داد گای حرمت کعبہ ہر بیدلے نسر فلک طائر ایوان تو سودہ ملک خاک درت بر جبین ہست امیدم کہ ز لطف ہمیم ساعت چند می بر درویش بود رفت پس انگاہ باو امی خویش دختر شہ نیز بدستور شاہ باتن چند سے ز رفیقان خویش </p>
--	---

مخزن اسرار سخن باز کرد
 لایه کنان لغت که اسے نامراد
 جاذبہ عشق تو چون شد قوی
 زہر فراقم جو بکامت رسید
 زاہد روشن دل و پرہیزگار
 گفت کہ امی سرور خیل بری
 عشق تو زینسان بدلم جا گرفت
 مطلب تو گرچہ نیاید بست
 چون بخدارا ہنما سے منی
 مہ چو شنید این سخنان چو در
 کرد اثر بر جگرش عشق پاک
 مخلصہ و بیبا ز بر خویش کشد
 خواست یکی خرقہ و بزوش بست
 جذبہ کہ از شہر کلوہش رواند
 جامی اگر عاشق صادق دلی
 خیزد بکف دامن بہت بگیر

چون گل چون غنچہ و ہن باز کرد
 مژدہ کہ ہمت و دولت کشاد
 آمدہ ام تا کثمت پر و سے
 بایث از شربت و صلح چشید
 با جگر خستہ و جان فگار رہ
 من بحقیقت شدم از خود بری
 کا زالم لذت دنیا گرفت
 شکر گزار سے تو ام واجب است
 پیر منے بلکہ خدا سے منی
 گشت تھی از خود و از دوست پر
 نعرہ زد و کرد زتن جامہ چاک
 وانگش از صومعہ بیرون فلند
 عاشق و معشوق بیکجا نشست
 چون نتواند کہ بخویشمش نشاند
 نے چه حرفبان و غافیلے
 در طلب اہل حقیقت بسر

و ازین قبیل حکایات بسیار در کتب تواریخ مسطور است و ازینها همه مستفاد میگردد که
 هر سناکی و عشق صوری را در لطیف ترحم و تجرید علاین و رسیدن بمقامات عالییه
 در خلق عظیم است که بعد از طی مراحل مجازی نفوس سخته را بلیاق عشق حقیقی
 و نکاشفات غیبی ببرد و مختل است که کلام بلاغت نظام مشایخ که آنجا از
 قطرة الحقیقت اشاره باین نکته باشد و متوید این معنی است شرعاً و عرفاناً
 مولانا حاجی محمد کیدانی علیه الرحمه بیت دل روشن بتقریب هوس عشق
 آشنا کرده اگر خواهد که آب آتش شود اول بواگرد و در **فصل**
 در ذکر سلسله جلیله ساوات جزا بر که در شوش مشرق متوطن و بساوات نوری پیشور اند
 بیان فضایل و مناقب فاضل ابن سلسله علیه السّلام مقامی عظیم میخواهد و در اینجا
 چون اختصار ملحوظ است بذكر بعض از انعامی بر فارزد و از ابتدا سلسله که سید علایم
 ذوی جاه سید نعمت الله است و او از جزایر شوش مشرق هجرت نموده مشروح مینماید و احوال
 هر یک افزون و موافق شناخت خویش در ذیل اسامی ایشان برست قلبی و
 راست گفتاری نگار و بعضی را که احوال آنها معلوم نیست یا برتبه عالی فضل
 دانش نرسیده اند بنام آنها اکتفا مینماید تا این مجلس عالی را سپریه جمعیتی پوشد
 و هم احیاناً نام و اثبات مقام و ادعای هر یک از اکابر که اولیای نعم اند و اخوان
 معاصر و برادران معاشر شده باشد و ضمناً نسبت باین شجره طیبیه منسوخ و منتظم گردد

احوال ساوات
 نوری شوشتر

علت التزاک
 و تالیف

و نیز چون در حین تحریر این رساله که بخت نامساعد غنوده شبستان حیدرآباد
 تیره روز و از وفور افکار و کلام و تفرق بال زیادتی استقامت و احوال طبیعت
 افسردگی ترازی هوا زمستان و عواس پریشان تر از او زبان خزانگی است خواستم که
 بنام این بزرگواران که مصلح را شیرینی چشاند و این بهانه فساد خور را شفو
 دارد تا مگر گران افکار فی الجمله روی سبب آرد و ضبط تاریخ و وفات
 هر یک سبب اندر اس تصریح نمی نماید و با احتمال اینکه شاید غلط نوشته شود استقاط
 تاریخ لازم بشمارد چه هیچ نسخه و کتابی در نظر و حاضر نیست هر قدر که زمانه تجریر آن
 مساعیست نماید و نوشته شود همه از نظر خاطر است و درین انضجار طبیعت انصاف دانند
 که حافظ را چه مقدار باشد و حسب الاستدعا بعضی خندان کرام سیما بر او رزاد
 فرزند مقام سید رضی ابن سید ابوالقاسم که پیوسته همدوم و انیس بود و درین باب
 بسے التماس حاجت نمود و تحریر بعضی از او ضلع ذرنگ نما شد جماعت انگلیسیه
 با فرزند قدری از اطوار و احوال این کشور بی باور سر و بر طری احوال عظیم الاختلاف
 خویشین ذکر جمعی از فضیلت منظر و حکامی الشو و شرفی سخن گستر که معاصرین
 آن پیشوایان تا عهد حاضر بوده اند سبادت مینماید و هر گرا دیده باشد بی اشارت
 نخواهد گذاشت و در بیان نسب عا سید نعمت الله فضلا عالیجناب علی والا انتساب
 نسب آنحضرت را کتب معتبره بدین وجه نوشته اند سید نعمت الله بن السید عبداللہ

در نسب سادات اوزیه

بن ابي محمد بن ابي سعيد حسين بن ابي سعيد احمد بن ابي سعيد محمود بن ابي سعيد غياث الدين بن
 ابي سعيد محمد الدين بن ابي سعيد نور الدين بن ابي سعيد سعد الدين بن ابي سعيد عيسى بن ابي سعيد موسى
 بن ابي سعيد محمد بن الامام ابي الحسن موسی الكاظم عليه وعلى آباءه السلام ونسبى را چنین
 که طویل اوست و با شادانته انساب است که گویند اجداد کرام آن والا جناب از صدر اسلام
 همه نامی مذکور در تشیع فرزاد و پسر یک و بعضی خود بعلم وزم و تقوی بگمانه و معتقد
 خلق از اول اول باب آن زمانه بوده اند و الی الآن بنی امام آنجناب در جزایر روزگار
 بعزت و اعتشام و از اعراب آن نواح که بر دو طرفت او دو جلد و فرات سمیاه خیمه دارند
 از پیشی خرفل که همه نامی مذکور مشفق و بنی لام که خفی مذکور محکوم حکم امده سی از
 سلاطین عجم یاروم نیند و بار الی بغداد و ماشاتی دارند و مساوات جزایر را به پیر و پیر
 مطیع و منقادند و با اعتقاد بی سکنه آن مرز و بوم از عرب برومی و درین مساوات جزایر
 اینست که اگر کسی نسبت باین سلسله علییه بدینقتاری نماید و یا مسود او بی از و سرزند بکلا
 صعب گرفتار خواهد شد که علیج آن دشوار و انگشت نامی خلق روزگار باشد و الحق بی شای
 خود ستا و خود نمائی هر کس از سلاطین اعیان احاطم و ارکان که باین سلسله تقنو
 بنیان اعم از سکنه جزایر و یا منوطین شوشتر یا هر یک ازینها و هر و یار که باشند بتمام
 بر خاش بر آمد بانک مملتی از پایی و در آرمی مع با الی علی هر که در افتاد و بر افتاد
 صدق رسول الله سخن بنوعیه المطلب ما عاوانا بیت الا و خرب و ما عاوانا ملک الا

جلالت قدر سادات جزایر
 و بعضی سواران ایشان

و جریب و من لم یصدق فلیجرب در سببیکه از سخنان که حقیر بصره بوم سید علی
 بن سید جابر که از محارف ساوا جزایر بود جمیع زوار عجم را با خود گرفته از نود و هفتاد
 بقصد عتبه یوسی عتبات عرش و چهار دانه شدند یکی از اعظم نبی خرنعل شیخ فرج
 نام بطمع مال حشم از ننگ نام پوشید با جمعی از تبه روزگاران آن فرقه سر راه ما
 بآن سید ذی جاه گرفته آن بزرگوار بصلیح و پذیرا و پیغام داد که این مردم همه
 شیعه مذہب زوارانند سر راه ما بر اینها گرفتن از شیوه مردمی مروت و در سبب
 سخن و رنگرفت و کار نما کوشید آن از خدا بجز شمشیر بر آن سید والا گرانند
 بر صورت آن بزرگوار رسید به پیشتر شد مردم او را یکشتی انداخته بجزایر آوردند ^{همان}
 شب حال بر این شقاوت مان برگشته و یوانه شد بر همه و عریان سر بصر آنها و کس را
 و شنام داد و دستها خورد و خاییدی و در همان حال بعد از دو روز بر او لیبای او
 اموال منسوب را بجزایر آورده تسلیم سید نمودند و از و معذرت خواستند و این امر
 عارق عادت که بتازگی روی نمود باعث زیادتى احترام از اکابر و اعظم از مستیزه
 با ساوات شد و بیکر از محارف آنها بود سید حمده ولد سید جابر و سید محمد اطروش
 ولد سید اولیس که قوت سامونده داشت و سید ناصر بن سید محمد همه این بزرگان را
 در قریه صباغیه دیده ام زید و تقوی و در این خانده ان از ذکر و انات بعضی که
 مشاهیر شد در هیچ سلسله ندیده ام علو همت و سخاوت و شجاعت همه را فطری است

از سلاطین و مضمیاع و عقاربسیاری بر آنها مسلم است و تمامی فرماندهان آن و پادشاهان
 در توقیر و احترام آنها با قضا فی الغایه کوششند و خوارق عادات ایشان از متقدمین
 و اشخاصیکه در قید حیات اند بخوبیکه مذکور شد بر آسند و افواه کبار و صغار مردم
 آن دیار و ایر و سایر است اکنون شروع به بیان سیرت و طینت شوشتر مفضلامی نماید
 وَمِنْ اللَّهِ الْإِسْتِعَانَةُ وَالتَّوْفِيقُ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ وَالْمَجْتَمَعَةُ لِتَبْيِئِ سَيِّدِ الْمُرْتَدِّينَ أَبُو الْفَضْلِ
 الْعَارِفُ بِاللَّهِ السَّيِّدُ نِعْمَةُ اللَّهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَوَلَدَاتُ بِالسَّعَادَاتِ أَنْ عَلَّمَهُ تَحْرِيرَ دِقْقُورِيَّةِ
 صَبَاغِيَّةِ جَزَائِرِ مِنْ أَعْمَالِ بَصْرَةَ نَشْدَةَ خَمْسِينَ بَعْدَ الْإِلْفِ اتِّفَاقِ أَفْئَادِ أَرْبَعِ
 رِشَاعِ أَمَّا رِشْدُ وَبِرْتَرِي أَمَارَاتِ اقْتِدَاؤِ سِرِّهِ وَرِشَادِ نَاصِيَةِ هِمَامِيَّتِهِ سَيِّدِ الْبُودِ بَعْدَ زَانِكَةِ
 چهار سال از عمر گذشت حسب الاشارة والد بزرگوارش شروع بتعلیم نمود و در عمر
 یکسال کما بیش ختم قرآن نموده سواد خوانی و خطی بهم رساند و بخواندن صرف و نحو
 مشغول شد شوقی مفرط او در تحصیل علوم دست داد که با آن صنغرسن بخوبیکه شیوه
 اطفال است هرگز با همستان خود انتفات نکردی اوقات شبانه روز را بجا حشمت
 و مذاکره صرف نمودی تا بسن هشت سالگی مقدمات را طی نموده قوفی در مطالعه بهم رساند
 دوران سن از جزایر بطلب علم و کسب فضایل روانه دار بعلم شیراز گردید و در آن
 بلده فاخره که در افضل است از خدمت شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم خلیف مولانا
 صدراعلی مشهور و شیخ جعفر خلیف شیخ کمال مکرینی و شیخ صالح بن

شیخ عبدالکریم و سید اجل سید ہاشم و شیخ عبدالعلی حویزی اوی کہ ہر یک از انہا
 ناوردہ روزگار و از فایز ہشتاد سبب نیاز از انہا بہت مدت زساک
 استفادہ نمودہ بدرجہ کمال رسید و اجازہ بخط شریف ہر یک حاصل نمودہ
 صیت فضیلتش بلند آوازہ گردید پس از انجا عودہ بجزایر نمودہ صبیحہ عم عالی
 مقدارش را کہ نامزد او بود در سلک از دو واج کشید و کیسالت انجامانہ بدو
 اصفہان گردید و در ان زمان کہ بہار اعصار و خرتے روزگار بود آنقدر
 از مجتہدین و افاضل و ستعدان در ان مصر اعظم مجتمع بودند کہ اگر حصا
 انہا رو و بطول انجامد در مجالس مناظرات و محافل عظیمہ شصت نفر مجتہد
 جامع الشریطافا وہ فرما بودند کہ ہر یک علامہ دوران و ناوردہ زمان بودند
 و در ہم رسیدن یکے مثل انہا شہور و اعوام می باید منقصہ کرد و تا از کم
 عدم بوجود آید و آن برگزیدہ ذوالجلال مدت ہشت سال در ان بلکہ
 سینو مثال در خدمت فیلسوف اعظم رئیس العلما آقا حسین خوانسار
 و خاتم المجتہدین مولانا محمد باقر خراسانی و عارف ربانی مولانا محمد حسن کاشانی
 و شیخ المحدثین مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری رحمہم اللہ تلمذ
 نمود و ہولاء فضلہم و شرفہم اجل من ان ینکرہ و اعظم من ان یسطر
 مرتبہ تبحر ہر یک ازین اعظم کالنور فی الظلم و النار علی العلم بر عالم